

موضوع: کتاب الصلاة / في الستر و الساتر / مستثنیات ما لا یوکل لحمه

« (مسألة ۱۲): استثنی ممّا لا یؤکل الخنزیر، وكذا السنجاب علی الأقوی، ولكن لا ینبغي ترك الاحتیاط فی الثاني، وما یسمّونه الآن بالخنزیر ولم یعلم أنّه منه واشتبّه حاله، لا بأس به وإن كان الأحوط الاجتناب عنه»^۱.

توضیح اینکه بحث ما در سه مورد است؛ مورد اول که قبلاً مطرح شد، حکم نماز در پوست و پشم و کرک «فنک» بود. برخی از کتب لغت، «فنک» را به «ثعلب صغیر» یا «صغار الثعالب» (نوعی از روباه‌های کوچک) تفسیر کرده‌اند؛ مانند المعجم الوسیط. لکن در برخی دیگر از معاجم لغوی مانند مصباح المنیر و سایر معاجم، این گونه تفسیر نکرده‌اند. بعضی گفته‌اند صنف خاصی از حیوان است شبیه به «الثعلب التركي». به هر حال برخی نیز گفته‌اند اصلاً ثعلب (روباه) نیست، بلکه «ابن اوی» (شغال) است.

علی ای حال هر کدام که باشد، قدر متیقن بین کلام همه لغویین یک چیز است و آن اینکه حیوانی است بزرگ‌تر از گربه و کوچک‌تر از سگ، یا بین شغال و گربه. چنین حیوانی است که گوش‌های درازی دارد و پوست آن بسیار قابل استفاده بوده است؛ به طوری که یکی از بهترین لباس‌های پوستین رایج، از پوست همین فنک تهیه می‌شده است.

نصوصی داریم که بر جواز دلالت دارد. تعداد این نصوص بیش از سه یا چهار مورد و در واقع فوق حد استفاضه است. دو مورد از این روایات صحیح هستند:

یکی صحیح ابی‌علی راشد بود که فرمود: «و یاسناده عن علي بن مهزيار، عن أبي علي بن راشد قال: قلت لأبي جعفر (ع): ما تقول في الفراء أي شيء یصلی فيه؟ قال: أي الفراء؟ قلت: الفنك والسنجاب والسمور، قال: فصل في الفنك والسنجاب، فأما السمور فلا تصل فيه»^۲ که خواندیم.

و روایت دیگر، صحیح محمد بن علی بن عیسی از امام هادی (علیه السلام) است که متن روایت را از باب ۴، حدیث سوم می‌خوانم.

«محمد بن ادریس فی آخر السرائر نقلاً من کتاب مسائل الرجال»

کتاب مسائل الرجال کتاب معروفی است. این کتاب متعلق به احمد بن اسحاق قمی است که به «وافد القمیین» لقب یافته بود؛

۱ تحریر الوسيلة (مجلدین)، الخميني، السيد روح الله، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۲۵۳، أبواب، باب، ح، ط الإسلامیة.

یعنی «محترمهم، رئیسهم، اکبرهم، اعظمهم، اجلهم و اقدمهم». این تعابیر هم در کلام نجاشی و هم در کلام شیخ آمده است و ایشان از اجلاء قمیین محسوب می‌شود. ایشان کتابی به نام مسائل الرجال دارد که تمام روایات آن از امام هادی (سلام الله علیه) است که ایشان جمع‌آوری نموده و خود ایشان نیز معاصر امام جواد و امام هادی (علیهما السلام) بوده است.

ابن ادریس این کتاب را در دست داشته است؛ زیرا می‌گوید: «فی کتاب مسائل الرجال روایة احمد بن محمد». ایشان دارد از این کتاب خبر می‌دهد. قاعده این است که «کل ظاهر حجة»؛ ظاهر کلام ابن ادریس این است که این کتاب در دست او بوده، آن را یافته و نزد او قطعی‌الثبوت یا لا اقل مشهور‌الثبوت بوده است. یکی از طرق تحمل حدیث، «وجاده» است؛ به این معنا که محدث آن کتاب را پیدا کند، بیابد و وجدان نماید.

ما در کتاب مقیاس الروایة فی علم الدراية طرق هفت‌گانه تحمل حدیث را برشمرده‌ایم. هر روایتی که در مصادر روایی نقل می‌شود، دو مرحله دارد: اولاً راوی باید آن را تحمل (دریافت) کند و ثانیاً آن را نقل نماید. مرحله اول این است که بینیم راوی چگونه این روایت را دریافت کرده است؟ این هفت طریق دارد:

۱. سماع: یعنی راوی الفاظ حدیث را از شیخ و استاد خود با گوش خودش بشنود. این بهترین طریق تحمل حدیث است و کسی در اعتبار آن شک نکرده است.

۲. قرائت (یا عرض): یعنی تحمل روایت با اجازه و عرض. به آن «عرض» گفته‌اند چون در واقع تلمیذ روایت را بر شیخ می‌خواند و عرضه می‌کند.

در اینجا ممکن است سوال شود که آیا این «قرائت علی‌الشیخ» نیست؟ بله، دقیقاً قرائت بر شیخ است. یعنی تلمیذ کتاب صاحب کتاب را می‌گیرد و می‌خواند و شیخ می‌شنود و تصدیق می‌کند. همین تصدیق دلیل بر این است که او تمام روایات را قبول کرده و تأیید می‌کند که این روایت از اوست. این هم نوعی سماع است.

۳. اجازه: به این صورت که راوی از شیخ درخواست اجازه می‌کند تا روایات را از طرف او نقل کند و شیخ اجازه می‌دهد. این طریق را رد کرده‌ایم و معتقدم طریق معتبری نیست؛ اگرچه مشهور اصحاب آن را معتبر می‌دانند. دلیل عدم حجیت آن است که صرف اجازه، نه سماع است و نه قرائت؛ و حجت، لفظ راوی است که شخص باید بشنود. در اجازه، راوی هیچ تحمل حسی نسبت به روایت از جانب شیخ نکرده، بلکه شیخ فقط اجازه نقل داده است و این کفایت نمی‌کند.

اگر گفته شود که به شیخ اطمینان هست که بی‌دلیل اجازه نمی‌دهد؛ باید گفت حتی اگر اطمینان هم وجود داشته باشد،

اطمینان او برای دیگری حجیت ندارد.

۴. مناوله: یعنی شیخ کتاب روایی خود را به راوی بدهد و بگوید: «این کتاب من است، بگیر و نقل کن». این طریق کافی است؛ زیرا وجدان و حس است.

۵. مکاتبه: یعنی همین مناوله به صورت مکتوب باشد. شیخ بنویسد که کتاب من فلان است و من این‌ها را به تو اعطاء می‌کنم. چون کتابت حجت است، مکاتبه نیز حجت می‌باشد.

۶. وصیت: شخص وصیت کند که تمام کتاب‌های مرا به فلانی بدهید. این وصیت اقرار قطعی ضمنی است که این کتاب‌ها از من است.

۷. وجاده: ما در کتاب درایه توضیح داده‌ایم که وجاده «فی نفسه» حجیت ندارد، مگر اینکه همراه با قرینه‌ای باشد که برای عرف عام و عموم عقلا، موجب وثوق و اطمینان یا قطع به ثبوت شود. در مقام بحث ما، خبر دادن ابن ادریس از قبیل مواردی است که مورث و ثوق است.

اگر اشکال شود که شاید نسخه کتاب مشهور بوده ولی خبر دادن ایشان شخصی است؛ باید گفت این اخبار از کتاب است و به مثابه اخبار حسی است. همان‌طور که راوی «معنعن» از راوی دیگر خبر می‌دهد و خبرش حجیت است، خبر دادن از کتاب نیز حجیت است. اصل اینکه او کتاب را بالوجدان حس کرده و نزد او بوده، دلالت دارد که از کتاب خبر می‌دهد و واسطه‌ای در کار نیست.

اگر گفته شود که شیخ طوسی با وجود قرب زمانی خبر نداده و سرائر صد سال بعد است؛ باید گفت این اشکالی ایجاد نمی‌کند. ابن ادریس از متأخرین نیست، بلکه از قدما محسوب می‌شود و معاصر شیخ طوسی بوده است. ممکن است همه کتب در دست شیخ طوسی نبوده باشد. خبر ابن ادریس از این کتاب حجیت است و این کتاب را در زمان خودش یا قطعی یا مشهور می‌دانسته است.

ابن ادریس کتاب «مسائل الرجال» را یافته است، ولی به هر حال باید دید این کتاب را چگونه یافته است؟ در این کتاب، دو راوی آن را از مؤلف نقل می‌کنند. چند راوی هستند که در همان اول صفحه و مقدمه کتاب «مسائل الرجال»، این کتاب را از مؤلفش جمع‌آوری کرده‌اند؛ مؤلفی که به‌طور پراکنده روایاتی را از امام هادی (علیه السلام) داشته و معاصر ایشان بوده است. این راویان، روایات را در کتابی جمع‌آوری و تدوین کرده‌اند و راوی این کتاب هستند. آن‌ها چه کسانی هستند؟

عبارت چنین است: «من کتاب الرجال، روایه...»؛ «روایه» در اینجا به معنای «مروی» است، همان طور که می گویند «روایه زرارة» یعنی «ما رواه زرارة»؛ پس این کتاب خودش روایت است. روایت «احمد بن محمد بن عبدالله بن عیاش الجوهري» و «عبدالله بن جعفر الحميري» با یکدیگر. این ها در طبقه ای هستند که ما اصطلاحاً به آن «طبقه سوم» تعبیر می کنیم؛ زیرا ترتیب طبقات اول، دوم و سوم از امام (علیه السلام) شروع می شود. آن که وصل به امام است، طبقه اول، بعد از او طبقه دوم و بعد از او طبقه سوم می شود. تا زمانی که به صدوق و کلینی برسد، چه بسا طبقه هشتم یا هفتم شود. اما در اینجا چون امام هادی (علیه السلام) از متأخرین ائمه هستند، تا به این راوی یعنی احمد بن اسحاق برسد، سه طبقه فاصله شده است.

در این طبقه دو نفر هستند: یکی از اجلاء یعنی «عبدالله بن جعفر حمیری»، مؤلف «قرب الإسناد» که از بزرگان اصحاب امامیه است و همین کفایت می کند؛ چه آن دیگری مجهول باشد یا نباشد، زیرا با هم در یک طبقه بوده اند.

طبقه دوم چیست؟ عبارت چنین است: «احمد بن محمد بن عبدالله بن عیاش الجوهري و روایت... و عبدالله بن جعفر الحميري...»؛ این دو با هم نقل می کنند «عن محمد بن احمد بن زیاد...» یعنی «محمد بن احمد بن محمد بن زیاد» و «موسی بن محمد». نفر اول یعنی «محمد بن احمد بن محمد بن زیاد» وثاقتش ثابت نیست، اما در کنار او «موسی بن محمد» قرار دارد که از ثقات مسلم است و تصریح به وثاقتش شده و خواهرزاده «سعد بن سعد» از بزرگان قمین می باشد؛ پس او ثقة است.

سپس «عن محمد بن علی بن عیسی» که مؤلف کتاب است. پس در واقع دو واسطه وجود دارد که در هر دو واسطه فرد ثقة موجود است؛ لذا طریق به کتاب ابن عیسی صحیح است.

پس کتابی که ابن ادریس یافته، تدوین شده توسط این راوی بوده است. یعنی راوی که مباشر با علی بن عیسی است، این روایات را جمع آوری کرده و به صورت کتاب در آورده است. «محمد بن علی بن عیسی» که همان «احمد بن اسحاق» باشد، معاصر امام جواد و امام هادی (علیهما السلام) بوده است. و «موسی بن محمد» که در طریق سوم هست، معاصر امام عسکری (علیه السلام) بوده است. اما «محمد بن علی بن عیسی» که صاحب کتاب بوده، معاصر امام جواد و هادی (علیهما السلام) بوده و یک مقدار از موسی بن محمد جلوتر بوده است.

روایت: «محمد بن إدريس في (آخر السرائر) نقلاً من كتاب مسائل الرجال رواية أحمد بن محمد بن عبد الله بن عیاش الجوهري، ورواية عبد الله بن جعفر الحميري عن محمد بن أحمد بن محمد بن زیاد، وموسی بن محمد، عن محمد بن علي بن عیسی، قال: كتبت إلى الشيخ يعني الهادي (ع) أسأله عن الصلاة في الوبر أي أصنافه أصلح؟ فأجاب لا أحب الصلاة في شيء منه، قال: فرددت الجواب إنا مع قوم في تقية وبلادنا بلاد لا يمكن أحدا أن يسافر فيها بلا وبر ولا يأمن على نفسه إن هو نزع وبره،

ولیس یمكن للناس ما یمكن للأئمة فما الذی تر أن نعمل به فی هذا الباب؟ قال فرجع الجواب إلى تلبس الفنک والسمور.^۳

او می گوید: «قال: کتبتُ إلى الشيخ... یعنی الهادی». این کلام خود «محمد بن علی بن عیسی» است که از بزرگان اصحاب ما و «وافد القمیین» است و کتاب «مسائل الرجال» از اوست. او می گوید به امام هادی (علیه السلام) نوشتم. از ایشان تعبیر به «شیخ» می کند. اگر قرینه ای نباشد، لفظ شیخ در اطلاق ظهور در امام موسی کاظم (علیه السلام) دارد، اما اینجا قرینه قطعی وجود دارد و خود این بزرگوار کلامش را تفسیر می کند و می گوید مراد من از شیخ، امام هادی (علیه السلام) است.

«کتبتُ إلى الشيخ، یعنی الهادی، أسأله عن الصلاة فی الوبر... أئی أصفاهه أصلح؟»؛ (به شیخ یعنی امام هادی نوشتم و از ایشان درباره نماز در وبر (پشم و کرک) سوال کردم که کدام یک از اصناف آن صالح تر است؟). سوال درباره نماز در پشم و کرک حیوانات و لباس هایی است که از آن ها تهیه شده است.

حضرت پاسخ فرمودند: «فأجاب علیه السلام: لا أحبُّ الصلاة فی شیءٍ منه» (دوست ندارم در چیزی از آن نماز بخوانی). گویا برخی از این ها از حیوانات حرام گوشت و «لا یؤکل لحمه» هستند و مشوب و مخلوط با آن ها می باشند، لذا فرمودند دوست ندارم. یا کسانی که آن ها را درست می کردند اهل مراعات نبودند. این عبارت کراهت را می رساند.

راوی می گوید: «قال: فرددتُ الجواب»؛ من دوباره جواب حضرت را با مکاتبه برگرداندم (مجدداً نوشتم). با این نوشته که: «إنا مع قوم فی تقية...» (ما با قومی زندگی می کنیم که در تقیه هستیم) و با اهل عامه حشر و نشر داریم. «و بلادنا بلادٌ لا یمكنُ أحداً أن یسافر فیها بلا وبر»؛ (و سرزمین ما سرزمینی است که کسی نمی تواند در آن سفر کند مگر با وبر). یعنی نمی توان بدون این پوشش رفت و آمد کرد؛ شاید به خاطر سردی هوا یا علت دیگر یا اینکه لباس رسمی بوده است. «و لا یأمنُ علی نفسه إن هو نزع وبره»؛ معلوم می شود هوا خیلی سرد بوده که اگر لباس را در می آورد، سرما اذیتش می کرد. «و لیس یمكن للناس ما یمكن للأئمة... فما الذی تری أن نعمل به فی هذا الباب؟» (برای مردم آن امکانی که برای ائمه هست وجود ندارد... پس نظر شما چیست؟ به ما بگویید).

فرمود: «قال: فرجع الجواب... فرجع الجواب إلى: تلبس الفنک والسمور»؛ جواب باز گشت که: فنک و سمور را بپوش؛ مانعی ندارد. یعنی در اینجا تصریح شده که پوشیدن فنک جایز است. بنابراین این دو روایت صحیح هستند.

اگر گفته شود که شاید این پاسخ از روی تقیه بوده است، باید گفت پاسخ آخر تقیه نیست. وقتی راوی سوال می کند که

^۳ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۳، ص ۲۵۴، أبواب، باب، ح، ط الإسلامیة.

کدام یک جایز است و حضرت می‌فرمایند «لَا أُحِبُّ»، این یعنی دو مورد را جدا کرده‌اند و معلوم است که آن دو واقعاً جایز هستند و تقیه‌ای در کار نیست.

راوی ابتدا جواب کلی گرفت که حضرت فرمودند دوست ندارم. راوی اجمالاً می‌دانست که ائمه (علیهم السلام) برخی از این‌ها را جایز می‌دانند اما به دلیلی نمی‌خواهند بگویند، لذا فرمودند «لَا أُحِبُّ». اینکه راوی مجدداً سوال می‌کند و می‌گوید «ما مثل شما نیستیم»، دو وجه دارد: یکی اینکه ما به علم شما دسترسی نداریم و باید سوال کنیم، و دیگر اینکه ما تابع شما هستیم و می‌خواهیم نظر واقعی شما را بدانیم تا عمل کنیم. حضرت نیز جواب دادند.

روایات دیگری نیز وجود دارد، مانند «روایت یحیی بن ابی عمران»، «روایت ولید بن ابان»، «روایت سفیان» و «روایت عبدالله بن حسن». البته «روایت علی بن جعفر» اگر از کتابش باشد، صحیحه محسوب می‌شود. به هر حال تعداد روایات زیاد است و تعبیر به مشهوره می‌شود.

در مقابل این‌ها، روایت «عبدالله بن بکیر» قرار دارد که در آن لفظ «فَنَكَ» آمده است: «فِي الثَّعَالِبِ وَ الْفَنَكِ وَ السَّنَجَابِ» که حضرت نهی کرده‌اند. بین این طایفه و آن طایفه تعارض ایجاد می‌شود. مقتضای صناعت این است که باید به طایفه‌ای عمل کرد که «تُحَذَّرُ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ اصْحَابِكَ وَ دَعِ الشَّاذَّ النَّادِرَ». قدر متیقن از اشتها، شهرت روایی است و فقهای ما از شیخ طوسی و صاحب جواهر به بعد، همین شهرت روایی را ملاک گرفته‌اند.

این تعارض قابل حمل نیست و تعارض مستقر است، زیرا در روایت ابن بکیر نهی کلی آمده («لَا يَجُوزُ») و کسی آن را حمل بر تقیه نکرده است. همه اصحاب به روایت عبدالله بن بکیر در بحث عدم جواز نماز در پشم و کرک حیوانات حرام گوشت عمل کرده‌اند. پس روایات مشهور مقدم می‌شوند.

اگر گفته شود که اصحاب از فنک اعراض کرده‌اند یا صاحب جواهر می‌گوید قائل به جواز نماز در فنک و سمور معلوم نیست، باید گفت صدوق تصریح دارد که جواز نماز در فنک از دین امامیه است و برخی از قدما نیز تصریح به جواز کرده‌اند.

در مورد «سمور» نیز دو صحیحه وجود دارد. یکی «صحیحه ابی‌علی راشد» که نهی می‌کند: «و یاسناده عن علی بن مهزیار، عن أبي علي بن راشد قال: قلت لأبي جعفر (ع): ما تقول في الفراء أي شيء يصلي فيه؟ قال: أي الفراء؟ قلت: الفنك والسنجاب والسمور، قال: فصل في الفنك والسنجاب، فأما السمور فلا تصل فيه»^۴. و دیگری «صحیحه محمد بن علی بن عیسی» که خواندیم

۴ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۲۵۳، أبواب، باب، ح، ط الإسلامیة.

و فرمود فنک و سمور هر دو جایز است؛ لذا صریحاً فرموده جایز است.

مقتضای صناعیت حمل بر کراهت است. کلام صدوق که می گوید این از دین امامیه است، کفایت می کند؛ زیرا او «من وُلِدَ بدعاء الحجّة» است و معاصر و قریب به عصر ائمه (علیهم السلام) می باشد و کتابش مسلم است. همین مقدار که ایشان می گوید دین امامیه است کافیت. پس روایات مجوزّه را اخذ می کنیم و روایات مانعه را حمل بر کراهت می نماییم.

اگر گفته شود که این فتوای خود صدوق است و شاذ می باشد، پاسخ این است که وقتی ایشان نسبت به دین امامیه می دهد، معلوم می شود در زمان ایشان مشهور و معروف بوده است و همین شهادت کافیت.

در مورد «ثعالب» (روباهها) نیز دو طایفه روایت وجود دارد. «صحیححه جمیل» و «صحیححه عبدالرحمن بن حجاج» که دلالت بر جواز دارند، مشروط بر اینکه «وباسناده عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن جميل، عن أبي عبد الله (ع) قال: سألته عن الصلاة في جلود الثعالب، فقال، إذا كانت ذكية فلا بأس»^۵ (تزکیه شده باشد). معلوم است که تزکیه شرط طهارت است و گرنه به دلیل میته بودن نجس است و علت منع دو چیز می شود: یکی «ما لا يؤكل» و دیگری نجاست. نصوص مانعه شامل «ابی علی راشد»، «صحیححه علی بن مهزیار» و دو روایت ضعیف دیگر است که منع کرده اند. اما در اینجا شاهد جمعی وجود دارد و آن «صحیححه محمد بن مسلم» است: «سألت ابا عبد الله (عليه السلام) عن جلود الثعالب أیصلی فیها؟ قال: ما أحبُّ أن أُصلی فیها»^۶. عبارت «ما أحبُّ» (دوست ندارم) شاهد جمع است و قرینه می شود که نهی در روایات دیگر، نهی کراهتی است. علاوه بر اینکه جماعتی از اصحاب در ثعالب نیز قائل به جواز شده اند.

بنابراین کلام صاحب وسائل که نصوص مجوزّه را حمل بر تقیه کرده صحیح نیست. نظر اصحاب در مورد ثعلب مختلف است که ان شاء الله در جلسه بعد بیان خواهد شد. نکته مهم این است که آیا باید این نصوص را حمل بر تقیه کرد یا خیر؟ ما می گوییم در جایی که نصوص متعارض جمع عرفی دارند (مثل وجود شاهد جمع)، نوبت به مرجحات و حمل بر تقیه نمی رسد، مگر اینکه تمامی اصحاب فتوا به منع داده باشند که در آن صورت از جمع عرفی اعراض می کنیم.

^۵ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۲۵۹، أبواب، باب، ح، ط الإسلامیة.

^۶ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۲۵۳، أبواب، باب، ح، ط الإسلامیة.